



پیامدهای قرآن بسندگی با تکیه بر روایات

تحقیق درس: قرآن در روایات

استاد: دکتر مجید معارف

به قلم: ابراهیم حنیف نیا

دانشجوی کارشناسی ارشد

رشته: علوم حدیث

گرایش: تفسیر اثری

فهرست عناوین

مقدمه	۳
حبل ممدود	۴
۱- اهمیت امامت در اسلام	۵
۲- امامت در کتاب خدا	۶
۳- امامت در کلام رسول خدا (ص)	۸
۴- کتاب تشریح و کتاب تکوین (قرآن و عترت)	۱۲
۵- شباهت های دو کتاب (قرآن و عترت)	۱۳
رمز تکیه بر کتاب و عترت	۱۷
رمز جدایی ناپذیری قرآن و عترت	۲۰
گونه های قرآن بسندگی	۲۴
پیامدهای قرآن بسندگی	۲۴
۱- خانه نشینی معالم دانش	۲۵
۲- خسارت بشر در عقب ماندگی از تمدن	۲۶
۳- شکل گیری جنایات تاریخ	۳۰
۴- تعویق آرمان پیامبران الهی	۳۰

پیامدهای قرآن بسندگی با تکیه بر روایات

مقدمه

شاید آن هنگام که آدم در بهشت غرق در ناز و نعمت بود، نمی‌دانست که عصیان الهی چه مصیبت و عواقب سختی را برایش به دنبال خواهد آورد. اما به هر تقدیر او ترک اولی کرد و از بهشت رانده شد. و عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى.^۱ رانده شدن آدم از بهشت، نه تنها او را از بساری نعمت‌ها و راحتی‌ها محروم ساخت، بلکه برایش سختی‌ها و مشقت‌های فراوانی به همراه داشت. در حقیقت او از باغ زیبایی‌ها به چاه تاریکی‌ها فرود آمد و سخت گرفتار قفس دنیا گشت.

این تنگی نفس که می‌کشم از قفس کفران نعمتی است که در باغ کرده‌ام

گرچه خودش، موجب این همه محرومیت و حرمان بود و علت نزول و سقوط او هم خودش بوده که جایش را در بهشت از دست داد و از آن رانده شد، اما باز هم لطف عمیم الهی به مدد او آمد و باز هم فضل بی‌پایان ربّ ودود بر او تابید.

آری! انسان که در چاه دنیا افتاد، خدای رحیم برای او وسیله نجات قرار داد. این وسیله نجات همان ریسمان استوار و متینی است که از آسمان به چاه زمین کشیده شد، تا این بار نه تنها آدم، بلکه همه فرزندان او تا قیام قیامت بتوانند به آن بیاویزند و بدان متمسک شوند و نه تنها از چاه به راه آیند و از تاریکی برهند، بلکه حتی اگر بخواهند، تا آسمان بروند؛ چون این حبل ممدود که برای او قرار داده شده، یک سر آن در چاه زمین و یک سر دیگر آن در آسمان و عرش است و تا آنجا امتداد دارد.

این حبل متین، که نجات و عروج بی آن هرگز میسر نیست دو رشته مستحکم و به هم تنیده و انفکاک ناپذیر دارد، آن دو رشته، قرآن و عترت است. با اتصال و تمسک به این دو رشته حبل ناگسستگی است، که انسان می‌تواند جایگاهی برتر و بهتر از جایگاه قبلی خود، که بهشت زمین بود صعود کند. آری بهتر از بهشت زمین، بهشت برین است. اگر این بار غفلت نورزد و میوه‌های فریبنده درون چاه زمین، او را سرگرم نکند، تا عرش برین و عزتی برتر از آن، یعنی رضای بی مثال الهی که الذّٰلذات و ابهج بهجات و فوز عظیم است، دست خواهد یافت.

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.^۲

^۱. طه/۱۲۱.

^۲. توبه/۷۲.

بر آنیم تا در این تحقیق کوتاه گذری داشته باشیم بر جدایی ناپذیری این دو ریسمان مستحکم نجات و همچین به گوشه‌هایی از پیامدهای قرآن بسندگی و جدایی افکنی بین این دو گوهر حیاتی و نجات بخش اشاره‌ای داشته باشیم.

حبل ممدود

حبل دو رشته و نا گسستنی، که در روی زمین تعین همساز با انسان یافته، تا قابل استفاده بشر قرار گیرد، به شدت مورد سفارش پیامبر بزرگ خدا (ص) قرار گرفته و آن رهبر خردمند مهربانی‌ها بر آن، به گونه‌ای اصرار ورزیده تا متواتر بماند و کسی نتواند در آن خدشه وارد نماید. که حدیث گرانسنگ و درخشان ثقلین و تواتر نقل آن از سوی رسول الله (ص) به طور تمام و کمال، شاهد بر این مدعا است. در ذیل به چند نمونه اشاره می‌شود.

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمْ.^۱

أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ قَالَ حَبْلٌ مِنَ اللَّهِ كِتَابُ اللَّهِ وَ حَبْلٌ مِنَ النَّاسِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع).^۲

عَنْ أَبِي بَنٍ تَغْلِبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُفُوقُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ.^۳ قَالَ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِيهَا قَالَ قُلْتُ يَقُولُونَ حَبْلٌ مِنَ اللَّهِ كِتَابُهُ وَ حَبْلٌ مِنَ النَّاسِ عَهْدُهُ الَّذِي عَاهَدَ إِلَيْهِمْ قَالَ كَذَبُوا قَالَ قُلْتُ مَا تَقُولُ فِيهَا قَالَ فَقَالَ حَبْلٌ مِنَ اللَّهِ كِتَابُهُ وَ حَبْلٌ مِنَ النَّاسِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع).^۴

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] فَاطِمَةُ مُهَجَّةٌ قَلْبِي وَ ابْنَاهَا ثَمَرَةٌ فَوْادِي، وَ بَعْلُهَا نُورٌ بَصْرِي، وَ الْأُئِمَّةُ مِنْ وُلْدِهَا أَمْنَاءُ رَبِّي، وَ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، مَنْ اعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى.^۵

خود عترت هم، برای اینکه مردم نشانه را عوضی نگیرند و به بیراه نروند، ویژه‌گی‌های خودشان را برای خلق بیان نمودند و فرمودند:

عَنْ سَدِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا أَنْتُمْ قَالَ نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ وَ نَحْنُ تَرَاجِمَةٌ وَحْيِ اللَّهِ وَ نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَ مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ.^۶

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۸۴.

۳. آل عمران / ۱۱۲.

۴. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۱۸.

۵. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۶۴۹.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۲.

قَالَ قُلْتُ فَمَا أَنْتُمْ قَالِ نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ نَحْنُ تَرَاجِمَةٌ أَمْرُ اللَّهِ نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِطَاعَتِنَا وَ نَهَى عَنِ مَعْصِيَتِنَا نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَ فَوْقَ الْأَرْضِ.^۱

ما خزانه دار علم خداييم، ما مترجم امر خداييم، ما قومی معصوم هستيم که خدای تبارک و تعالی مردم را به اطاعت از ما امر فرموده و از نافرمانی ما نهی نموده است، ما حجت رساييم بر هر که زیر آسمان و روی زمین است.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ يَا بَا بَصِيرٍ نَحْنُ شَجَرَةُ الْعِلْمِ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ ص وَ فِي دَارِنَا مَهَيْطُ جِبْرِئِيلَ وَ نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ وَ نَحْنُ مَعَادِنُ وَحْيِ اللَّهِ مَنْ تَبِعَنَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَلَكَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.^۲

در اینجا برای تبیین بهتر اهمیت این دو ثقل گرانبها و رابطه آنها با هم، که یکی در قالب کتاب و کلام بین الدفتین آشکار شده و دیگری در چهره امامان معصوم تبلور یافته و سلسله درخشان امامت را صورت بخشیده، مطلب را طی چند عنوان دنبال می کنیم.

- (۱) اهمیت امامت در اسلام
- (۲) امامت در کتاب خدا
- (۳) امامت در کلام رسول خدا (ص)
- (۴) کتاب تشریح و کتاب تکوین
- (۵) شباهت های دو کتاب

۱- اهمیت امامت در اسلام

"مسئله امامت" در اسلام به عنوان اصل اساسی^۳ دین قلمداد شده، و به موضوع پیروی از امامان معصوم (ع) که رهبری آنها حالت خاص و منحصر به فرد و مرتبه کمال آن است بسیار اهمیت داده شده، همه انسان های روی زمین به پیروی از آنها فراخوانده شده اند. بدون اعتقاد به آن پاک مردان قدسی، دین کامل نمی باشد، و خدای هیچ عملی را از بندگان نمی پذیرد (لا یقبل الله من العباد)، و نتیجه اش گمراهی محض است. (ظلمت عن دینی).

^۱ . همان، ص ۳۶۹.

^۲ . بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۴۰.

^۳ . پیامبر (ص) خطاب به امیرالمومنین: یا علی انت اصل الدین، و منار الایمان و غایه الهدی

با يك بررسی و مرور سریع قرآن و روایات رسیده از پیامبر عظیم‌الشان اسلام و سخنان ائمه اطهار علیهم‌السلام، به خوبی می‌توان یافت که در بین تمامی موضوعات و مسائل دین، به هیچ مسئله‌ای چون "امامت" اهمیت داده نشده است. به جرأت می‌توان گفت: چه در منابع حدیثی شیعه، و چه اهل سنت، مسائل مربوط به امامت با گستردگی و تأکید هر چه تمام‌تر آورده شده، و به عنوان زیربنای سعادت بشر قلمداد گردیده است.

عن الصادق (ع): نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ^۱

امام صادق (ع) فرمود: "ما امامان ریشه و اصل هر نیکی هستیم."

در بین دستورات اعتقادی و تعالیم دینی، مسائل بخش امامت، بیشترین حجم را چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی تشکیل می‌دهد. این نشانه ریشه‌ای و حساس بودن مکتب امامت در اسلام است. گو اینکه ما در این نوشته در صدد بیان و شرح این اصل زیربنایی اسلام، که مخصوص ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین است نیستیم، و سخن در این باره بسیار است، اما آشنائی مختصر و نسبی با مقام و جایگاه امام و امامت ضروری و لازم است. زیرا مسئله گرایش و اعتقاد به جانشینان راستین پیامبر (ص) به عنوان عترت و اهل بیت او، عاملی بنیادین در راه حفظ و پاسداری آئین و نیز، به عنوان تنها راه هدایت مردم به اسلام و صراط مستقیم قلمداد شده است. لذا به طور فشرده به این مطلب می‌پردازیم.

۲- امامت در کتاب خدا

قرآن حساسیت خاصی نسبت به امامت نشان داده، تا جایی که تکمیل دین را منوط به تعیین امام توسط پیامبر (ص) دانسته است. آن جا که در سال آخر عمر پیامبر (ص) در حجه الوداع، روز غدیر خم از جانب خدا آیه تبلیغ^۲ نازل می‌شود، و با لحن تهدیدآمیزی خطاب به پیامبر (ص)، او را موظف می‌کند که جانشین خود را معرفی کند، پس از انجام مأموریت، آیه نازل می‌گردد که:

الْيَوْمُ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...^۳

امروز دین شما را کامل گردانیدم.

خود پیامبر(ص) واقعه روز غدیر را این گونه گزارش می‌کند:

۱. بحار ج ۲۴ ص ۳۰۳

۲. مایده ۶۷

۳. نسا ۵۹

... وَ لَقَدْ أَمَرْنِي رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ أَفْتَرِضُ مِنْ حَقِّكَ مَا أَفْتَرِضُ مِنْ حَقِّي، وَ إِنِ حَقِّكَ لَمَفْرُوضٌ عَلَيَّ مِنْ أَمْنِ بِي، وَ لَوْلَاكَ لَمْ يُعْرِفْ عَدُوُّ اللَّهِ، وَ مَنْ لَمْ يَلْقِهِ بِوَ لَايَتِكَ لَمْ يَلْقِهِ بِشَيْءٍ.

یا علی! همانا خداوند تبارک و تعالی مرا امر کرد که حق تو را واجب سازم مانند حق خودم. و حق تو بر هر کسی که به من ایمان آورد واجب است. و اگر تو نبودی دشمن خدا شناخته نمی شد. و هر کس ولایت تو را نداشته باشد هیچ چیزی ندارد.

سپس فرمود: خدای عزوجل بر من نازل کرد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، يَعْنِي فِي وَ لَايَتِكَ يَا عَلِيُّ. وَ إِنِ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَ لَوْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أُمِرْتُ بِهِ مِنْ وَ لَايَتِكَ لَحَبِطَ عَمَلِي.

"ای رسول! ابلاغ کن آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده." یعنی: ولایت تو را یا علی. و اگر این کار را نکنی رسالت خدا را ابلاغ نموده‌ای، یعنی: اگر آنچه که بدان امر شدم درباره ابلاغ ولایت تو انجام نمی‌دادم، اعمالم حبط می‌شد و از بین می‌رفت (و خدا از من نمی‌پذیرفت).

آنگاه در دنباله گزارش خطاب به حضرت علی (ع) می‌فرماید:

وَ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِغَيْرِ وَ لَايَتِكَ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَ غَدَا سُحْقًا، وَ مَا أَقُولُ إِلَّا قَوْلَ رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، وَ إِنِ الَّذِي أَقُولُ لِمَنْ اللَّهُ أَنْزَلَهُ فَيُكَلِّمُهُ.

هر کس خدا را ملاقات کند و ولایت تو را نداشته باشد، بطور قطع عملش نابود است و موجب دوری او از رحمت خداست. و من جز، سخن خداوند تبارک و تعالی را نمی‌گویم. آنچه را که درباره تو می‌گویم همانست که خداوند درباره تو نازل نموده است.^۱

پس اكمال دین و اتمام نعمت، به تعیین امام توسط پیامبر و از جانب خداست. بدون امام قانون خدا مجری، و کتاب آسمانی او معلّم ندارد و قابل استفاده نیست. چون هر کسی به رأی خود از آن برداشت می‌کند، که جنگ ۷۳ فرقه و بیشتر از آن، شاهد این نکته است.

آیات بسیار زیادی در قرآن در مورد ولایت و امامت وجود دارد. کمتر آیه‌ای می‌توان یافت که بوی ولایت ندهد، و به نحوی به آن مرتبط نباشد. در حقیقت امامان معصوم(ع) خود، کلمات الله، و آیات الله هستند. خودشان فرموده‌اند:

نحن كلمة الله، نحن الايات. امام رضا (ع) می‌فرماید: نحن الكلمات التي لا تُدرَكُ فضائلها^۲

"ما کلماتی هستیم که فضائلشان قابل درک نیست."

^۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۶۵

^۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۷۴

علی (ع) هم می‌فرماید:

مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي^۱

"خدا آیه‌ای بزرگتر از من ندارد."

از امام باقر و امام صادق علیهم السلام در توضیح آیه:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ^۲.

همانا این قرآن به راهی که اقوم و استوارتر است هدایت می‌کند.

فرمودند: یعنی هدایت می‌کند به ولایت و به سوی امام.^۳

پی‌گیری این موضوع در قرآن بسیار جالب و شنیدنی است، که به لحاظ جلوگیری از طولانی شدن بحث از بیان بیشتر آن خودداری می‌شود. علاقه‌مندان به کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده، از جمله اصول کافی، بخش "کتاب الحجّه" مراجعه نمایند. (در جلد دوم اصول کافی، بابُ فِيهِ نُكْتُ وَ تَتَفُّ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ، یعنی: باب نکته‌ها و برگزیده‌هایی از قرآن درباره ولایت، ۹۲ حدیث ذکر شده، که در ضمن این احادیث به آیات فراوانی اشاره شده، و معصومین (علیهم السلام) آن آیات را در مورد "امامت" تفسیر کرده‌اند. مراجعه به آن دریچه‌های جدیدی از عظمت امامان معصوم (ع) را به روی هر کسی می‌گشاید).

۳- امامت در کلام رسول خدا (ص)

پیامبر گرامی اسلام (ص) در طول عمر پُر برکت خود، به هیچ مسئله‌ای همچون "امامت" تأکید نکرده است. آن بزرگوار بارها و بارها، به مناسبت‌های گوناگون و با عناوین مختلف، در طول حیات خویش به امامت توصیه نموده، و از هر فرصتی که بوجود می‌آمد، یا عمداً خود آن پیام‌آور رحمت بوجود می‌آورد، مقام حضرت علی(ع) و امام بعد از خودش را گوشزد می‌کرد.

از اولین روزهای ابلاغ رسالت گرفته، تا مقاطع و حالات مختلف، در سفر یا در حضر، در حالت جنگ یا صلح و ... حتی در واپسین لحظات زندگی، در هیچ موقعیتی از این مهم فروگذار نکرده، و بر ولایت امیرالمؤمنین علی(ع) و معصومین پاک بعد از خود اصرار ورزیده است. البته این همه تصریح و تأکید، چیزی نبوده که پیامبر(ص) از جانب خود بر زبان رانده باشد، بلکه از جانب خدا بدین مهم مأمور بوده است.

۱. بحار ج ۲۳ ص ۲۰۶

۲. اسرا/ ۹

۳. بحار، ج ۲۴، ص ۱۴۵، و کافی، ص ۳۱۵

از امام صادق(ع) نقل شده که فرمود: "پیامبر(ص) را یکصد و بیست بار به سفر معراج بردند و هر بار، خدای عزوجل بیشتر از سفارش به انجام واجبات، به ولایت علی(ع) و امامان بعد از او، به پیامبر(ص) سفارش می کرد."^۱

آن رسول گرانقدر هم انصافاً در این ارتباط سنگ تمام گذاشته، و آن گونه که لازم بوده وظیفه خویش را به نحو احسن به انجام رسانده و از هیچ بیان و کوششی دریغ نورزیدند. با وجود همه خفقان و فشاری که بعد از حیات رسول خدا(ص) به وجود آوردند، که نگذارند امامت مسیر اصلی و درست خودش را طی کند، دوستان از ترس و هراس و دشمنان از روی حقد و حسد، حقایق را نتوانستند بگویند و نگفتند، اما با این وجود، امروز روایات و شواهد بی شمار، در کتب شیعه و سنی آنقدر فراوان و صریح است که حجت را بر همگان تمام می کند.

اوج توجه و توصیه پیامبر(ص) به "مسئله ولایت" را می توان در خطبه غدیریه آن حضرت یافت.

اکنون که سخن به اینجا کشید، خوب است تذکر داده شود که، متأسفانه داستان "غدير" و خطبه ای که پیامبر(ص) در آن روز، در اجتماع عظیم مسلمانان ایراد فرمود، آن گونه که بوده و هست به گوش بسیاری نرسیده، و افراد زیادی از کم و کیف و محتوای آن بی خبر یا کم خبرند. اغلب مردم از خطبه غدیر فقط يك جمله "من كنت مولا فلهذا علی مولا" را در خاطر دارند، و حال آنکه آن رسول عظیم الشان چندین ساعت، در آن صحرای گرم و سوزان، به ایراد سخنرانی پرداخت، و محور اصلی سخنان آن حضرت هم طی این چند ساعت، معرفی امیرالمومنین عالی(ع) به امامت، و ذکر صفات و ویژگی های خاص او و نیز معرفی جانشینیان بر حق و معصوم بعد از او، تا حضرت مهدی(ع) است. در این خطبه با تعبیرهای مختلف و بارها، بر فضیلت و ولایت حضرت علی(ع) تأکید شده است. مرور این خطبه جای شك و بحث را بر هر منکر بهانه جوئی می بندد. پیامبر اکرم(ص) به بهترین وجه و زیباترین بیان، به دستور خداوند، نه تنها فقط خلافت علی(ع) بلکه خلافت دوازده امام بعد از خود را ابلاغ فرمود، و از همه مسلمانان حاضر بیعت گرفت.

در اینجا اشاره مختصری به بعضی فرازهای این خطبه حساس و سرنوشت ساز می کنیم.

در سخنرانی مفصل روز غدیر پیامبر اکرم(ص) پس از بیان حمد و ثنای الهی فرمودند:

"خداوند به من اعلام نموده که اگر آنچه بر من نازل فرموده ابلاغ نکنم، رسالت او را به انجام نرسانده ام. و خدای تبارک و تعالی تضمین نموده که مرا حفظ کند. سپس این چنین به سوی من وحی فرستاد:

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.

(ای رسول! ابلاغ کن آنچه در مورد علی از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، زیرا اگر انجام ندهی رسالت الهی را نرسانده ای. نترس! خدا تو را از مردم حفظ می کند).

^۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۶۹

مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَهُ إِلَيَّ وَ أَنَا أَيْبُنُ لَكُمْ سَبَبَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ: إِنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَطَ إِلَيَّ مَرَارًا ثَلَاثًا يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي وَ هُوَ السَّلَامُ أَنْ أَقُومَ فِي هَذِهِ الْمَشْهَدِ فَأَعْلِمَ كُلَّ أَيْبَضٍ وَ أَسْوَدٍ أَنْ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي وَ الْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي...

(ای مردم! در تبلیغ آنچه خدا بر من نازل کرده کوتاهی نکرده‌ام. من سبب نزول این آیه را برای شما روشن می‌کنم: همانا جبرئیل سه بار بر من فرود آمده، و از سوی پروردگارم فرمان داد تا در این مکان بپا خیزم و به هر سفید و سیاهی اعلام نمایم که علی بن ابیطالب برادر و وصی و جانشین و امام پس از من است).

آنگاه پس از بیان موقعیت علی(ع) نسبت به خودش و اینکه خداوند با آیه: انما وليکم الله...^۱ ولایت او را تثبیت نموده فرمودند: "از جبرئیل خواستم که خداوند مرا از تبلیغ این مأموریت معاف بدارد، چون می‌دانستم که در میان مردم، متقین اندک و منافقین بسیارند."

و با بیان این مطلب که خداوند این درخواست را نپذیرفت، و از من راضی نمی‌شود مگر آن که دستور خدا در مورد علی(ع)، و اطاعت واجب از او را بر تمامی افراد بشر ابلاغ کنم، فرمودند:

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ قَوْلِي هَذَا وَ لَمْ يُؤَافِقْهُ. أَلَا إِنَّ جَبْرَائِيلَ خَبَرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَ يَقُولُ مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَ لَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَ غَضَبِي...

(ملعون است، ملعون است، مغضوب است، مغضوب است، آن که این سخن مرا قبول نکند و با آن موافق نباشد. آگاه باشید که جبرئیل از جانب خدای تعالی این گونه برایم خبر آورده، و می‌گوید: که هر کس علی(ع) را دشمن بدارد، و ولایت او را نداشته باشد، بر اوست لعنت و غضب من).

در دنباله باز هم با عبارت معاشر الناس (ای مردم!)، همه انسان ها را در همه زمان ها مورد خطاب قرار داد و فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَ كَفَى بِي شَهِيداً أَنِّي قَدْ بَلَغْتُ...

(خدایا! تو را شاهد می‌گیرم، و تو شاهد کافی هستی که من وظیفه‌ام را رساندم).

سپس آن رسول رحمت(ص) در ادامه مردم را چنین هشدار دادند:

"ای مردم! ذریه و فرزندان هر پیغمبری از صلب خودش می‌باشد، ولی ذریه من از صلب علی(ع) است."

ای مردم! ابلیس، آدم(ع) را با حسد از بهشت خارج ساخت. پس شما به علی(ع) حسد نورزید، که اعمالتان از بین می‌رود، و قدمهاتان می‌لغزد. بدانید که آدم(ع) با اینکه برگزیده خدای عزوجل بود، به خاطر یک خطا به زمین فرو آورده شد، شما دیگر حساب کار خود را بکنید، در حالی که در بین شما دشمنان خدا وجود دارد."

"آگاه باشید! به طور قطع بغض علی(ع) را در دل نمی‌گیرد مگر شقی، و او را دوست نمی‌دارد مگر تقی. به او ایمان نمی‌آورد مگر مؤمن با اخلاص. به خدا قسم! سوره "والعصر" درباره علی(ع) نازل شده (سوره والعصر را خواندند)."

در دنباله پس از بیان صفات امیرالمومنین(ع)، و این که کسانی بعد از او خلافت را به ناحق می‌گیرند و غصب می‌کنند، و این که منظور از "صراط مستقیم" در سوره حمد، پیامبر(ص) و علی(ع) و سپس فرزندان پیامبر(ص) که از صلب علی(ع) هستند، می‌باشد، سخن را به امام دوازدهم حضرت مهدی(ع) کشاندند و فرمودند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنِّي نَبِيٌّ وَ عَلِيٌّ وَصِيٌّ، اَلَا وَ اِنَّ خَاتِمَ الْاِئِمَّةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ اَلَا اِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَيَّ الدِّينِ، اَلَا اِنَّهُ الْمُنتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ...

(ای مردم! من نبی هستم و علی(ع) وصی من. بدانید که آخرین امامان، قائم مهدی صلوات الله علیه از ماست. او دین را ظاهر می‌کند. آگاه باشید او از ظالمان انتقام می‌گیرد. آگاه باشید! او فتح کننده و نابود کننده دژهاست. آگاه باشید! او قاتل هر قبیله‌ای از اهل شرک است. آگاه باشید! او طلب کننده خون همه اولیاء خدای عزوجل است... (باز هم ویژگی‌های حضرت مهدی(ع) را ادامه می‌دهند).

آنگاه پس از اینکه به مردم امر می‌کند که با علی(ع) و حسن و حسین علیهماالسلام و همه امامان بیعت نمایند، و بیان چگونگی بیعت، و شاهد گرفتن خدا، که آنچه را او خواسته درباره علی(ع) و جانشینان بعد از او انجام داده، می‌فرماید:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! اِنَّ فَضَائِلَ عَلِيٍّ بِنِ اِبِيطَالِبٍ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ قَدْ اَنْزَلَهَا فِي الْقُرْآنِ اَكْثَرَ مِنْ اَنْ اُحْصِيَهَا فِي مَقَامٍ وَاَحَدٍ....

(ای مردم! همانا فضائل علی بن ابیطالب نزد خدای عزوجل، که در قرآن آنها را نازل کرده، بیشتر از آن است که در یک جلسه بتوانم برایتان شمارش کنم).

مَعَاشِرَ النَّاسِ! مَنْ يُطِيعِ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ عَلِيًّا وَ الْاِئِمَّةَ الَّذِيْنَ ذَكَرْتُهُمْ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيْمًا

(ای مردم! هر کس از خدا و رسولش و علی(ع) و امامانی که آنها را ذکر کردم پیروی کند، به فوز عظیم (رستگاری بزرگ) نائل آمده است).

ای کاش در این نوشته بنا بر اختصار نبود، و همه خطبه آورده می‌شد، تا معلوم شود چه ناگفته‌ها از غدیر باقی مانده، و هنوز هم پس از قرن ها، "مکتب ولایت"، در هاله‌ای از غربت و مظلومیت است (العاقل یکفیه الاشارة).

۴- کتاب تشریح و کتاب تکوین (قرآن و عترت)

جایگاه پر اهمیت امامت و نقش حساس امام آنگاه روشن می‌شود که بدانیم امام کتاب تکوین و کلام عینی خداست. برای این که به لطف خدا بتوانیم این مسئله را دریابیم، گفتار را با این نکته مطرح می‌کنیم که، خداوند متعال برای هدایت انسان ها دو نوع کتاب فرستاده:

نوع ۱- کتاب تشریح (قرآن):

خدای تعالی، کلام خویش را در قالب الفاظ و عباراتی که قابل فهم و استفاده انسان باشد، نازل فرموده. و مجموعه دستورات و قوانین مکتب الهی در آن مندرج است. (مکتب علمی)

نوع ۲- کتاب تکوین (امام)

خالق مهربان، امام معصوم را آفریده و او را از عالم نور، با توالد و تناسل و مانند سایر انسان ها به این عالم خاکی آورده تا نمونه عینی دین حق باشد، و دیگران بتوانند با الگوگیری از او راه خود را بیابند. امام کتاب تکوینی، یا نمونه عملی دین است. که همه تعالیم و شرعیات در وجود او که خلق تکوینی است تعین یافته، و او "قرآن مجسم" و نمونه عملی دین است (مکتب علمی).

عینیت شرع در وجود امام تجلی یافته و احکام دین به وسیله او صورت عینی به خود گرفته است.

اگر خدا "حرف" حسابش را با کلام لفظی‌اش، "قرآن" زده، "عمل" حسابش را هم با کلام عینی‌اش، یعنی امام، پیاده کرده است (تمت بك کلمات الله)^۱

اگر امام نبود، قرآن الگوی عملی نداشت و با همه نورانیت و عظمت، در حد تئوری و لفظ باقی می‌ماند، و فقط در سطح يك نظریه علمی مطرح بود. لذا امامت مکتب علمی اسلام، و تنها مندرجات متون فرهنگ دینی در آن تبلور یافته و این امام است که همه دستورات و تئوری‌های دین در وجودش تحقق عینی می‌یابد و از صورت "صامت" در لابه لای کتاب، به حالت "ناطق" آشکار گشته است.

امام به عنوان "کتاب ناطق"، نمونه و الگوی کاملی از تجسم واقعی همه اصول و فروع دین، در خارج ظهور پیدا می‌کند. به تعبیر دیگر، دین "حقیقت" جاودانی است که در امام "واقعیت" جاودانه یافته است. اگر آئین خدا را به پیکری تشبیه کنیم، قرآن "جسم" و امام "روح" این پیکر است. نه روح بدون کالبد جسم، و نه جسم بی‌روح معنی می‌دهد (لن یفترقا، هرگز تا ابد جداپذیر نیستند).

قرآن، علم دین و کتاب زندگی، امام معلم این کتاب و راهنمای آن است. کتاب درسی، بدون معلم و استاد بلا استفاده می‌ماند. زیرا آن که به زبان و حقیقت قرآن واقف است، جز امام نیست.

۱. مفاتیح، زیارت مخصوصه امیر المومنین (ع) در روز مبعث، بحارالانوار ج ۹۷-ص ۳۲۱.

رمز ناگسستی بودن کتاب و سنت را هم در این نکته می‌توان یافت.^۱

۵- شباهت های دو کتاب (قرآن و عترت)

خداوند کریم در قرآن می‌فرماید:

أَلَمْ، ذَلِكِ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.^۲

کتاب در این آیه دو معنی می‌دهد، یکی همان قرآن است و دیگری امام. این دو کتاب با هم شباهت های بسیاری دارند، که بیان آن در طرح بحث ما و نحوه نگرش به این مسئله بسیار مؤثر است و در اینجا ضمن چند فراز به ذکر این شباهت ها می‌پردازیم.

(۱) قرآن نمونه "عالم امر"، امام نمونه "عالم خلق" است (تشریح و تکوین). قرآن کلام خداست در عرصه "قول"، امام کلام خداست در عرصه "فعل". خدا آنچه را "گفته"، در "عمل" نشان داده، و آنچه "بیان" نموده به اجرا در آورده است.

(۲) قرآن که کلام خداست، اگر به صورت واقعی اش بود و در قالب الفاظ نازل نمی‌شد، قابل استفاده انسان نبود. چون کلام واقعی خدا طور ندارد، بدون کیفیت، و از خدا جدا نیست و قابل فهم بشر نمی‌باشد. همین طور امام معصوم، اگر از آن عالم نور و ملکوت اعلی نازل نمی‌شد و خداوند او را به شکل بشر به این عالم خاکی نمی‌آورد، و تعیین همساز با خلق پیدا نمی‌کرد، کسی نمی‌توانست با او ارتباط برقرار کرده، و از او بهره گیرد. این منت بزرگی است که خدا بر بندگان نهاد.

خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشِهِ مُخَدِّقِينَ حَتَّىٰ مِنْ عَلَيْنَا بِكُمْ.^۳

"خدای شما را انواری آفرید، که در عرش او جای داشتید، آنگاه به وسیله شما بر ما منت نهاد."

آنگاه که امامان گوشه‌ای از مقامات ملکی خویش را ظاهر می‌کردند، بسیاری توان و ظرفیت تحمل آن را نداشتند، و بسا آنها را خدا می‌پنداشتند؛ چه رسد به اینکه در چهره ملکوتی ظاهر می‌شدند!

(۳) قرآن که کتاب "صامت" خداست، "معجزه" جاوید و بزرگ "علمی" این دین مقدس، و امام کتاب

"ناطق" و معجزه "عینی" مکتب است. هر که می‌خواهد معجزه عملی اسلام را بنگرد، امام نمونه عالی آنست.

۱. حدیث متواتر و معروف ثقلین.

۲. اول بقره

۳. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۹۷.

۴. مفاتیح الجنان- زیارت مخصوص امیرالمومنین در ۲۷ رجب

در ویژگی‌های حضرت علی (ع) می‌خوانیم:

سَيْفًا لِنُبُوَّةٍ وَ مُعْجِزًا لِرِسَالَةٍ.

او شمشیر نبوت و معجزه رسالت است.

(۴) قرآن که کلام خداست، از هر گونه عیب و نقصی پاک و مطهر بوده، و کتابی است که هیچ باطلی در آن راه ندارد (لا یاتیه الباطل). امام هم که خلیفه خداست، مطهر و معصوم بوده، و از هر رجس و پلیدی پاک و منزّه است. (انّما یُرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) آری هر دو معصومند: "کلام معصوم" و "امام معصوم".

(۵) همان گونه که خواندن قرآن، عمل بدان و نگاه کردنش عبادت است، و بدون طهارت نمی‌توان به آن دست زد (لا یمسه الا المطهرون)، گوش دادن به سخن امام، عمل به دستورات او و نگاه به چهره او نیز عبادت است (النظر فی وجه علی عبادة)، و ناپاکان نباید بسویش روند.

(۶) اگر قرآن حق است، و در آن هیچ شک و ریبی نیست (لا ریب فیهِ)، امام هم اساس حق است

(نحن اصل الحق و فروعه طاعه الله^۱، و هیچ گونه شکی در او وجود ندارد. پیامبر (ص) فرمود:

فَإِنَّ الشَّكَّ فِي عَلِيٍّ كُفْرٌ بِاللَّهِ تَعَالَى^۲

"بطور قطع شک در علی (ع) کفر به خدای تعالی است."

(۷) قرآن از جانب خداست، و کسی نمی‌تواند دخل و تصرفی در آن نماید. امام هم منصوب خداست و کسی غیر

خدا حق انتخاب و تعیین او را ندارد.

(۸) قرآن کتاب یگانه و منحصر بفرداست، و هیچ کتابی با آن قابل مقایسه نیست، و هیچ کس نمی‌تواند مانند آن

را بیاورد (لا یأتون بمثله). امام هم نسخه یکتائی است که هیچ کس به مقام او نرسیده، با او مقایسه نمی‌شود. انسان

های عادی هر که باشند، و هر چه باشند ملکی‌اند و خاکی؛ امام گرچه در ملک زندگی دارد، اما سنخیت وجودیش

ملکوتی است؛ ملکوت با ملک، عرش با فرش، و نور با خاک قابل قیاس نیست.

لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ (ص) أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ^۳

"هیچ کس از این امت با آل محمد (ص) (امام) قابل قیاس نیست."

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۰۱

۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۲۰

۳. نهج البلاغه - خطبه ۲

(۹) قرآن کتاب هدایت است برای متقین (هدی للمتقین)، امام هم کتاب عینی هدایت است (هاد) برای همه آنها که بخواهند به او اقتدا کنند (شیعیان).

(۱۰) قرآن، "امانت" خدا در بین خلق است، و روز قیامت در پیشگاه خدا از کسانی که به او ظلم کرده، و مهجورش ساخته‌اند و استفاده نکرده‌اند شکایت می‌کند. امام هم امانتی است که بر همه عالمیان عرضه شده (انا عرضنا الامانة)، و انسان از روی اختیار پذیرای این امانت شده، ولی با جهالت خویش در حق او ظلم روا داشته. در قیامت امام هم از کسانی که به او ستم کرده و حرمتش را پاس نداشته‌اند، شکایت می‌کند. خداوند حریم شکنان و خیانت کنندگان در این امانت را، عذابی سخت خواهد داد.

(۱۱) قرآن "نعمت" بزرگ الهی در بین خلق است، و بندگان در آخرت درباره آن مورد بازخواست قرار می‌گیرند. که آیا شکر این نعمت را بجای آوردند، و از آن بهره جستند یا نه؟! ولایت امامان معصوم هم بزرگترین نعمتی است که خداوند به بندگان عطا فرموده (نحن والله نعمة الله). احترام و قدردانی و اطاعت از این نعمت هم واجب، و مردمان از آن مورد سؤال قرار می‌گیرند. در قرآن می‌خوانیم:

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ^۱

"روز قیامت قطعاً در مورد نعمت بازخواست می‌شوند."

از معصومین (ع) در توضیح آیه مذکور وارد شده که منظور از "نعیم" (نعمت‌ها) در این آیه "ولایت" است.^۲ قصد بر این نیست که عنان سخن در مورد "امامت" که نوک پیکان دین مبین است رها شود، والا مسئله اساسی‌تر از این بحث هاست. این موضوع باید در جای خود به نحو شایسته ای مورد دقت و طرح قرار گیرد، تا لذتی که از دین‌داری و ایمان حاصل می‌شود چشیده شود.

قال الصادق (ع): فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدًا (ص) وَاجِبُ حَقِّ إِمَامِهِ وَجَدَ طَعْمَ حَلَاوَةِ إِيْمَانِهِ^۳

"از امت محمد (ص) آنکه حق واجب امامش را بشناسد، طعم شیرین ایمانش را خواهد چشید."

آری، انسان آنگاه آزاد می‌شود و همای عزت و سعادت را در آغوش می‌گیرد، که طوق بندگی و اطاعت از پیشوایان و رهبران طاغوتی را که بر گردن نهاده، از خود وا نهد، و به امامت امامان معصوم و راستین الهی تن دهد. برای طی نمودن راه خوشبختی در دنیا و عقبی، هیچ چاره‌ای جز این نیست، و سرپیچی از این امر جز هلاکت و وبال نمی‌باشد. چنانکه خدای فرموده:

^۱. تکاثر، آیه ۸

^۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۵۷

^۳. اصول کافی ج ۱ ص ۲۹۱

فَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا^۱

"هر که از "ذکر من" سرپیچی کند، زندگی سختی را در پیش دارد."

امروز هم آن "ذکر" و رهبر محبوبی که همه عالم در انتظار قدم پر برکت او لحظه شماری می کنند، حضرت حجه بن الحسن العسکری(عج) است که همه ملزمیم او را بشناسیم، محبتش را در دل نهیم و تابع فرامینش باشیم و از خدا ظهورش را بطلبیم.

سخن را در این قسمت با فرمایشی از امیرالمومنین(ع) دنبال می کنیم. آنگاه که شخصی بنام ابن الکواء نزد آن حضرت آمد و پرسید: یا امیرالمومنین! منظور این آیه، "وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ"^۲ چیست؟ فرمود: "مائیم بر اعراف که یارانمان را به رخسارشان می شناسیم. و مائیم اعراف که خدای عزوجل جز از طریق معرفت ما شناخته نشود. و مائیم اعراف که خدا ما را در روز قیامت بر روی صراط قرار دهد، پس به بهشت داخل نمی شود مگر کسی که ما را بشناسد، و ما او را بشناسیم. و به جهنم نمی رود مگر کسی که او منکر ما باشد و ما منکر او."

آنگاه حضرت با طرح این مسئله که خدا خواسته تا از این طریق شناخته شود فرمود:

"خدای تبارک و تعالی اگر می خواست، می توانست بدون واسطه خودش را به بندگانش بشناساند، و لیکن ما را ابواب و صراط و طریق خودش قرار داد، و آن وجهی که به وسیله او به هر کسی چیزی داده می شود. هر کسی از ولایت ما روگردان شود، یا دیگری را از ما برتر داند، از صراط مستقیم منحرف است، کسی که مردم به او پناه می برند، با کسی که خود باید به دیگری پناه برد، برابر نیست."

و در ادامه حدیث، همه را به سوی دست یازیدن به سرچشمه پاک و زلال و گوارا فرا خوانده و فرمودند:

حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عِيُونِ كِدْرَةٍ يَفْرَعُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَ ذَهَبَ مِنَّا إِلَيْنَا إِلَى عِيُونِ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا، لَا نَفَادَ لَهَا وَلَا انْقِطَاعَ

مردم به کجا می روند؟! آنها به سوی چشمه های کدر و تیره، که از چشمه ای به چشمه ای دیگر ریزد رفتند! در حالی که آنها که به سوی ما آمدند، آنان به سوی چشمه های زلال و صافی آمدند که آبش به امر پروردگار جاری است، و انقطاع و پایان ندارد.^۳

۱. طه ۱۲۴

۲. اعراف ۴۶، بر اعراف مردانی باشند که همه کس را از رخسارشان شناسند

۳. اصول کافی، ج ۱، ترجمه مصطفوی، ص ۳۶۰-۳۶۱

رمز تکیه بر کتاب و عترت

اگر بخواهیم در تحقیقات علمی، به نتیجه یا نتایجی منطقی و ثمر بخش نائل شویم، هیچ گریز و گریزی نداریم مگر اینکه بر دو منبع بزرگ و لایزال کتاب و سنت تکیه نماییم. نظرات و دیدگاه‌های اندیشمندان بشر عادی هر چه باشد و از هر که باشد، چون دو نقیصه محدودیت و امکان اشتباه، در آنها غیر قابل انکار است، نمی‌تواند تکیه گاه مطمئن واقع شود. تعالیم دینی به عنوان مجموعه‌ای که سرچشمه وحیانی و آسمانی دارد، و از کانون عصمت و قداست صادر گشته، در دو قالب کتاب و سنت، جوابگوی نیاز همه انسان‌ها و تأمین کننده کمال و سعادت آنها در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها است.

امروز که عصر بیداری اسلامی است، و اندیشه‌های دینی هویت فراموش شده خویش را باز می‌یابد، و مسلمانان لزوم بازگشت به عزت موعود خویش را طلب می‌کنند، بیش از هر زمان تمسک به قرآن و سنت راستین، در نظریه پردازی‌ها مشهود و محسوس است. رهبران فکری و فرهنگی دنیا و نظریه پردازان رسالت‌پذیر آزاده، هر چه بیشتر این دو چشمه جوشان فرهنگ و دانایی را، مرتبط و ملتزم به هم، برای درمان دردهای خود و جامعه به کار برند، به همان اندازه، پیشرفته‌ترند.

با توجه به این نکات، به جاست تا در این قسمت از بحث، در مورد جایگاه کتاب و سنت، اهمیت و پیوستگی این دو ثقل گرانبهای رسول اکرم اسلام (ص) سخن بگوییم و روشن سازیم که چرا بر چنگ زدن به آنها اصرار می‌ورزیم. اگر ساختمان دین و تمام جزئیات آنرا در بسته‌ای جای دهیم، که دارای سه بخش اعتقادات، اخلاقیات و احکام باشد، بی شک این بنای پر شکوه و آسایش بخش، بر دو پایه کتاب و سنت، یا قرآن و عترت نهاده شده است. بنابراین، هر بینش و دانش و هر اخلاق و عملی که بر این دو ستون مستحکم (قرآن و اهل بیت) بنا نشود و با آن هماهنگ نباشد، هرگز نجات بخش نخواهد بود. دین اسلام تک پایه‌ای نیست. قرآن به تنهایی کامل است، همان‌سان که عترت؛ ولی بنای دین خاتم روی یک پایه، قابل سکونت نیست و آرامش نمی‌آورد. آری، دین اسلام دو پایه دارد، که از هم ناگسستنی‌اند، قرآن و عترت. رابطه این دو با هم، رابطه تعاملی، التزامی، و انطباقی است. رجوع یک بعدی به قرآن و یا به سنت معصومین (ع) و فرو گذاردن آن دیگری، پذیرفتنی نیست. علی (ع) هنگام وصیت به کمیل بن زیاد نخعی، فرمایش پیامبر را در اجتماع مردم چنین گزارش می‌دهد:

... ثُمَّ نَادَانِي فَصَعِدْتُ فَأَقَامَنِي دُونَهُ وَرَأْسِي إِلَى صَدْرِهِ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَنِ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ أَمْرُنِي جِبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ رَبِّي وَرَبُّكُمْ أَنْ أَعْلَمَكُمْ أَنَّ الْقُرْآنَ هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ وَأَنَّ وَصِيِّي هَذَا وَابْنَايَ وَمَنْ

خَلَفَهُمْ مِنْ أَصْلَابِهِمْ حَامِلًا وَصَايَايَ هُمْ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ يَشْهَدُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ لِلثَّقَلِ الْأَصْغَرِ وَ يَشْهَدُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ لِلثَّقَلِ الْأَكْبَرِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَلَاZِمٌ لِصَاحِبِهِ غَيْرُ مُفَارِقٍ لَهُ حَتَّى يَرِدَا إِلَى اللَّهِ فَيَحْكُمَ بَيْنَهُمَا وَ بَيْنَ الْعِبَادِ.^۱

رسول خدا (ص) مرا فرا خواند، پس جلو رفتم و در کنارش طوری قرارم داد که سرم بر سینه‌اش بود و حسن و حسین در چپ و راست او بودند. سپس فرمود: ای مردم! جبرئیل از سوی خدای عزوجل که پروردگار من و شما است به من امر کرده، تا به شما اعلام کنم که، قرآن ثقل اکبر و این وصی من و دو فرزندم و کسانی که از پشت آنها آیند و بعد از آنها می‌آیند و حامل وصایای من هستند، ثقل اصغرند. ثقل اکبر برای ثقل اصغر شهادت می‌دهد و ثقل اصغر برای ثقل اکبر. هریک از این دو ملازم آن دیگری و از آن جدا نمی‌گردد تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند؛ آنگاه بین آن دو و بین بندگان حکم می‌شود.

مرحوم مجلسی روایتی را از تفسیر عیاشی گزارش می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: خداوند ولایت ما اهل بیت (ع) را قطب قرآن و همه کتاب‌های آسمانی قرار داد، محکمت قرآن بر آن دایر است. به آن، کتاب‌های آسمانی داده شده و ایمان تبیین گشته. رسول الله (ص) امر نموده که به قرآن و آل محمد (ص) اقتدا شود...^۲

در نقلی دیگر این تعبیر آمده که، رسول خدا برای باقی نگذاشتن هیچ عذر و بهانه برای آیندگان و برای اینکه کسی یک ثقل را بر دیگری ترجیح ندهد، مطابقت و ملازمت آن دو را به گونه‌ای تجسمی و عینی ترسیم نموده، دو انگشت مسبَّحهُ خود را کنار هم می‌نهد و می‌فرماید: "این که می‌گویم کتاب و عترت از هم جدایی ندارند، به مانند این دو انگشت مُسَبَّحَه (سبَّابه)، نه مانند انگشت مسبَّحه و انگشت کناری آن، که یکی از دیگری بزرگ‌تر است".^۳

یکی دیگر از روایاتی که از طرق مختلف نقل شده و روایت مشهوری هم هست و بر جدایی ناپذیری این دو ثقل بی‌بدیل از هم حکایت دارد، روایت ام سلمه همسر گرامی پیامبر (ص) می‌باشد که آمده، قرآن و علی (ع) جدایی ناپذیرند: عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ عَنْهُ ص قَالَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ.^۴

۱. مجلسی، پیشین، ج ۷۴، ص ۲۷۶.

۲. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَوَلَّيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ وَ بِهَا يُوهَبُ الْكُتُبُ وَ يَسْتَبِينُ الْإِيمَانُ وَ قَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ يُقْتَدَى بِالْقُرْآنِ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ذَلِكَ حَيْثُ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي فَاحْفَظُونِي فِيهِمَا فَلَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا (همان، ج ۸۹، ص ۲۷).

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبْضِهِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ كَهَاتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ مُسَبَّحَتَيْهِ وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمُسَبَّحَةِ وَ الْوَسْطَى فَتَسْبِقُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى (کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۴).

۴. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۷۷.

قَالَ أَبُو ثَابِتٍ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ يَقُولُ وَ قَدْ امْتَلَأَتِ الْحَجْرَةَ مِنْ أَصْحَابِهِ أَيُّهَا النَّاسُ يُوشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضًا سَرِيعًا فَيُنْطَلِقَ بِي وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْدِرَةً إِلَيْكُمْ أَلَا إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ ع فَرَفَعَهَا فَقَالَ هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ خَلِيفَتَانِ نَصِيرَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ [يَفْتَرِقَانِ] حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ فَاسْأَلَهُمَا مَاذَا خُلِّفْتُ فِيهِمَا.^١

قَالَ شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ كُنْتُ عِنْدَ أُمَّ سَلَمَةَ فَسَلَّمْتُ رَجُلٌ فَقِيلَ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا أَبُو ثَابِتٍ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ قَالَتْ مَرَحَبًا بِأَبِي ثَابِتٍ ادْخُلْ فَدَخَلَ فَرَحَّبَتْ بِهِ وَ قَالَتْ أَيْنَ طَارَ قَلْبُكَ حِينَ طَارَتِ الْقُلُوبُ مَطَائِرُهَا قَالَ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَتْ وَ وَقَّفتَ وَ الَّذِي نَفْسُ أُمَّ سَلَمَةَ بِيَدِهِ إِنِّي لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ وَ لَقَدْ بَعَثْتُ ابْنِي عُمَرَ وَ ابْنَ أَخِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ وَ أَمَرْتُهُمَا أَنْ يَقَاتِلَا مَعَ عَلِيٍّ مَنْ قَاتَلَهُ وَ لَوْ لَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَمَرْنَا أَنْ نَقْرَ فِي حِجَالِنَا وَ فِي بِيُوتِنَا لَخَرَجْتُ حَتَّى أَقِفَ فِي صَفِّ عَلِيٍّ.^٢

اصرار بر اعتصام به قرآن و سنت، چیزی نیست که فقط در منابع حدیثی شیعه آمده باشد، بلکه این پافشاری در مجموعه روایی اهل سنت پر رنگ تر به نظر می آید. سیوطی در کتاب *الاتقان* خود، حدیثی را از پیامبر خدا (ص) آورده و ابن کثیر هم در ابتدای تفسیر قرآن عظیم از آن حدیث استفاده کرده و هر دو، حدیث را خوب فهمیده اند، ولی متأسفانه با تفکر سنی گرایانه خود در عمل دچار مشکل شده اند و سنت را فقط در رسول خدا منحصر ساخته اند. آن حدیث این است:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ألا إني أوتيت القرآن و مثله معه» يعني السنة. و السنة أيضا تنزل عليه بالوحي كما ينزل القرآن إلا أنها لا تتلى كما يتلى القرآن و قد استدل الإمام الشافعي رحمه الله تعالى و غيره من الأئمة على ذلك بأدلة كثيرة.^٣

یعنی: رسول خدا (ص) فرمود: آگاه باشید که به من قرآن داده شده و مثل آن با آن است، یعنی سنت. و سنت نیز همچون قرآن، با وحی نازل می شود، با این تفاوت که سنت، قرآن خوانده نمی شود. همانا امام شافعی و غیر او از امامها نیز، با دلایل زیادی به این مطلب استدلال کرده اند.

همچنین در کتاب مسند، از احمد حنبل پیشوای حنبلی ها نقل شده که پیامبر اینگونه فرمود:

١. همان، ج ٢٢، ص ٤٧٦.

٢. همان، ج ٣٨، ص ٣٥.

٣ - ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ١، ص ١٠.

ألا إني أوتيت القرآن و مثله معه. ألا يوشك رجل ينثنى شعباناً على أريكته يقول: عليكم بالقرآن، فما وجدتم فيه من حلال فأحلوه و ما وجدتم فيه من حرام فحرموه.^۱

بدانید! به من قرآن داده شده و مثل آن با اوست. مبدا کسی بر تختش تکیه زند و از روی شکم سیری بگوید: فقط قرآن، حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام بدانید.

و باز در همین رابطه می گوید:

یوشک أحدکم أن یکذبنی و هو متکئ علی أریکتہ؛ یحدث بحديث، فیقول: بیننا و بینکم کتاب الله؛ فما وجدنا فيه من حلال استحللناه و ما وجدنا فيه من حرام حرمانه. ألا و إن ما حرم رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم، مثل ما حرم الله.^۲

مبدا یکی از شما در حالی که بر تختش تکیه زده مرا تکذیب کند و حدیثی نقل کند و بگوید: بین ما و شما قرآن کافی است، آنچه حلال دانسته حلال و آنچه حرام کرده حرام می دانیم! البته، آنچه رسول خدا حرام کرده، مانند حرام کردن خداست.

می بینیم طبق این احادیث، قرآن بسندگی به طور قاطع مردود شمرده شده و "سنت"، مثل قرآن و حتی مانند وحی شمرده شده و گفته شده که، شافعی و دیگر امامان اهل سنت هم بر این عقیده اند.^۳

رمز جدایی ناپذیری قرآن و عترت

نکته ای که در خور اهمیت است اینکه: حدیث شیعه و بطور کلی دانش امامان، که برای همیشه تاریخ تا کنون، مهجور و مظلوم مانده و بشریت آنگونه که بایسته، از زیبایی های جوشان و بی مرز آن، بهره نبرده است. امت، تا حدودی به قرآن تمسک بسته، ولی به دانش امامان که در قالب سنت و حدیث امروز به ما رسیده، بی توجهی یا کم توجهی نموده است. به گونه های مختلف از طریق خودی و بیگانه بر آن ظلم روا داشته شده؛ بیگانه از روی دشمنی و خودی از روی غفلت و جهل. حال آنکه همه می دانیم، قرآن هم فرموده، رسول خدا (ص) هم تأکید نموده، عقلای بشر هم اصرار ورزیده اند و با اعلی الصوت فریاد بر آورده اند، که قرآن به تنهایی نجات دهنده نیست. مراجعه یک بعدی به

۱. احمد حنبل، مسند، ج ۴، ص ۱۳۱.

۲. همان، ص ۱۳۲.

۳. البته، اهل سنت در تشخیص سنت به بیراهه رفته و آن را در پیامبر (ص) منحصر نموده اند و جانشینان و وارثان حقیقی علم پیامبر را، که مثل قرآن معصومند و بدون آنان فهم قرآن محال است کنار نهاده، در صورتی که سنت اعم از سخنان پیامبر و امامان (ع) می باشد.

کتاب خدا، و رها ساختن اهل بیت (ع) و یا اعتنا در حد مراجعه عاطفی به آنها، به این معنی که فقط ایشان را دوست بداریم و دانش‌های خود را از آنان نگیریم سخت مردود می‌باشد.

به دیگر سخن، دین ابزار پرواز و کمال است. همانگونه که برای پرواز باید دو بال داشت، بایک بال بالا رفتن و حرکت محال است. برای دست یازیدن به اوج قلّه‌های شرف و عزت و بندگی، باید با دو بال قرآن و عترت پرواز کرد. آیا اگر گفتیم: برای پرواز، یک بال به تنهایی کافی نیست، دلیل بر نقص آن یک بال است؟ نه، هر بال به تنهایی کامل است، ولی پرواز و اوج گیری با یک بال ممکن نیست. محال است که بتوان کلام جان بخش الهی را بدون توجه به سخنان معلمین راستین قرآن تبیین نمود. قرآن به تنهایی، چون ریسمانی است که هم می‌توان با آن از چاه بالا آمد و نجات یافت و هم می‌توان از آن پایین رفت و به ویل ذلت سقوط نمود. پر واضح است که، قرآن که بیان هر چیزی است، به صراحت، با عبارت: لتبیین للناس، خود را از تبیین معصوم مستقل و بی‌نیاز نمی‌داند. خود قرآن می‌فرماید:

(بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ)^۱

بلکه قرآن آیات روشنی است در سینه‌های آنها که علم داده شده‌اند و آیات ما را جز ظالمان انکار نمی‌کنند.

(فَسأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)^۲

پس از اهل ذکر بپرسید، آنچه نمی‌دانید.

اهل ذکر و آنان که علم راستین و زلال دانش آیات قرآن در سینه‌هاشان است، کسی جز معصومین (ع) نیستند. دیگران، هرچه باشند و هرکه باشند، دانش زمینی دارند و توأم با ناخالصی و خطاپذیر. تنها امامان معصومند که دانش آنان آسمانی، موهبتی و زلال است و با آنان، هیچ کس قابل مقایسه نیست (لا يقاس بأل محمدٍ أحدٌ من هذه الامة)^۳. بدون دستگیری راسخان راستین و معصوم، و خزانه داران وحی الهی، هرگز نمی‌توان، به یک فهم درست از قرآن دست یافت. این حقیقتی است که خود قرآن اعلام می‌دارد، که فاسئلوا اهل الذکر^۴، هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم^۵، لتبیین للناس ما نزل الیههم^۶، و یعلمهم الكتاب والحکمه^۷ و ...

(وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ)^۸

۱ - عنکبوت/۴۹.

۲ - نحل / ۴۳.

۳ نهج البلاغه، پیشین، ص ۷.

۴ نحل/ ۴۳ و انبیا/۷.

۵ . عنکبوت/۴۹.

۶ . نحل/۴۴.

۷ . جمعه/۲.

۸ . نحل/۸۹.

کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان همه چیز است.

این آیه و آیات دیگر مرتبط با این بحث، قرآن را تبیان و بیان هر چیز معرفی می کند، اما این نظر منافات ندارد با اینکه بگوییم: قرآن تبیان هر چیز است اما با بیان، تفسیر، تعلیم و راهنمایی معلم راستین و نه به تنهایی. این با کامل بودن قرآن و تبیان کل شیء بودن آن منافات ندارد. اگر گفته شود که، قرآن کامل، و همه چیز در آن هست، دلیل نمی شود که هر کس، به هر گونه که بخواهد می تواند آنرا بفهمد. بنابراین، تبیان هرچیز بودن، دلیل نیست که کتاب مبین نمی خواهد و به خود کفایت می کند. کما اینکه بسیاری آیات بوسیله آیات دیگری توسط ائمه (ع) توضیح داده شده، که اگر امامان (ع) توضیح نمی دادند احدی نمی توانست مقصود آن آیه را در یابد. لذا حتی تفسیر قرآن به قرآن هم، باز نیاز قرآن را به امام و تعلیم اومی فهماند.

نمی توان گفت: قرآن مکلفی به ذات است و نیاز به مفسر و مبین الهی ندارد. کما اینکه، در خود قرآن مبین معرفی شده و ما را برای فهم کتاب، به معصوم، ارجاع داده است. اگر قرآن به تنهایی برای فهم آن مکلفی بود که، معرفی مبین برای آن و تأکید بر سؤال از آنان معنی نداشت. نیز معنی نداشت که خداوند، پاداش را منوط به دریافت حقایق و حیانی قرآن و دین از طریق مبین آن، و کیفر را به پیروی از عقاید نا اهلان معرفی نماید. می گفت: قرآن برای تبیین خود کافی است و جوابگوی خود است و خیال همه را راحت می نمود؟!

این دلیل نقص یکی نیست؛ هر دو منشأ و حیانی دارند و هر دو ثقل، جزء دین هستند، ولی جزء کامل. نیاز یکی به دیگری (نیاز کتاب به سنت و نیاز سنت به کتاب)، دلیل نقص آن یکی دیگر نیست. مشکل کار اینجاست که، بعضی هراس دارند از اینکه بگویند، قرآن به تنهایی کافی نیست. زیرا می پندارند اگر این سخن را بگوییم بی حرمتی به قرآن است و آنرا کامل ندانستن! حال آنکه: از نیاز داشتن قرآن به تفسیر معصوم، هرگز شائبه ناقص بودن این کتاب مقدس به ذهن متبادر نمی گردد و قرآن دچار وهن نمی شود، زیرا قرآن کتاب کامل هدایت است. برای اینکه هر کس به زعم خویش، آنرا توجیه نکند و گمراه نشود، خدای متعال در کنار این کتاب اعجاز آفرین، معلمین معصومی را قرار داده و آنها را عدل و نظیر آن ساخته، تا بشریت به بیراهه نرود. این نقص قرآن نیست که به تنهایی گشا نیست، نقص این کتاب آسمانی و شگفت در این است، که آنرا به تنهایی، در نجات و هدایت انسان ها، کافی بدانیم و بدان بسنده نماییم. نقص این قانون ژرف خدایی در این است که آنرا مستقلاً جوابگوی خودش بدانیم!

آیا اگر بگوییم: مثلاً یک کتاب کامل ریاضی یا هر کتاب کامل دیگر علمی، نیاز به معلم و استاد دارد، دلیل بر این می شود که آن کتاب ناقص است؟! نه، کتاب همه مسائل مربوط به آن علم را دارا است و از این نظر کامل و جامع است، اما بی نیاز از معلم و مبین نیست. چطور می شود یک کتاب بشر معمولی، نیاز به استاد دارد، بدون توضیح او فهمیده نمی شود، مبین می خواهد و این نیاز به مبین برای آن نقص نیست، ولی کتابی که همه متفکران بشر و همه

عقلای عالم را در خود حیران نموده، نیاز به معلم ندارد و اگر بگوییم نیاز دارد، برای آن ضعف و وهن محسوب شود؟ چگونه بگوییم: کتابی مثل بوستان و گلستان، یا هر کتاب علمی دیگر، که تراوش مغز انسانی عادی است، اساتید دارای دکتری باید آنرا تدریس کنند و خود کفا از استاد نیست، ولی کتابی که هر جمله‌اش، و بلکه هر کلمه و حرفش هزاران نکته باریک تر از مو دارد، خودکفا بوده و جوابگوی خود است؟!

این است رمز پافشاری مکرر کائنات و باعث ممکنات، رسول خاتم اسلام (ص)، بر جدایی ناپذیر بودن دو گوهر گران بها، در حدیث متواتر، گرانسنگ و سرنوشت ساز تقلین!

دو امانت بزرگ

گفت پیغمبر، ز بعدم در جهان	من دو گوهر می گذارم بیتان
گمرهی هرگز نباشد با شما	گر ز خود آن را نسازیدش جدا
آن یکی قرآن که قانون خداست	دیگری عترت که ابواب هُداست
آندو را از هم جدایی نیست نیست	تا نگوید کس که راه راست چیست
نیست ناجی هر یکی بی دیگری	گر دو بالت بود، بالا می پری ^۱

در این قسمت، سخن را در اهمیت ارتباط قرآن و عترت و بطلان قرآن بسندگی، به گونه‌ای دیگر بیان می‌داریم، تا بلکه در این رابطه جای هیچ شک و تردید برای کسی باقی نماند و ناگسستی بودن این دو گوهر گرانبها آشکارتر گردد و آن اینکه:

دین مبین اسلام، در رفع نیاز بشر، چون آب است برای رفع تشنگی. آب در صورتی تشنگی و عطش انسان را بر طرف می‌سازد که دو عنصر هیدروژن و اکسیژن با هم باشند و این دو عنصر، باوجود خاصیت‌هایی که هر یک به طور مجزاً دارند، اما جدا از یکدیگر، رفع تشنگی نمی‌کنند؛ بلکه با هم مایه حیات و زندگی می‌باشند (من الماء کل شیء حی). همین‌گونه اسلام، در صورتی نجات آفرین و عزت بخش است که با دو عنصر گرانسنگ تقلین (قرآن و عترت) مورد استفاده و عمل واقع شود. نه قرآن به تنهایی تعالی آور است و نیاز بشر را تأمین می‌کند و نه عترت به تنهایی (فانهما لن یفترقا).

اسلام که با عترت و قرآن باقی است	چون آب بود که با دو عنصر جاری است
هر یک که جدا ز دیگری فرض شود	در روی زمین هر آنچه باقی، فانی است ^۲

^۱ . دیوان اشعار نویسنده.

^۲ . دیوان اشعار نویسنده.

گونه های قرآن بسندگی

قرآن بسندگی به دو صورت ظاهر شده است:

۱- شکل اول قرآن بسندگی، به این صورت است که در این وضع، عترت بکلی از صحنه حذف می‌گردد. در این حالت قرآن به تنهایی نیاز بشر را تأمین می‌سازد و هیچ نیازی به غیر خود ندارد و این بی نیازی مطلق و اعم از تفسیر و تبیین و هر چیز دیگر می‌باشد.

پیشقراول این ایده، خلیفه دوم است. هنگامی که پیامبر در بستر احتضار بسر می‌برد، و قلم و دوات طلب کرد تا چیزی بنویسد که بعد از او مردم گمراه نشوند، جناب خلیفه فریاد بر آورد که: حسبنا کتاب الله.

که البته این یک شعار سیاسی بود که مطرح شد، تا بدینوسیله خلیفه بر حق پیامبر (ص) را از حق مسلمش محروم سازند و این کار را هم کردند و موفق شدند. این تفکر هنوز هم طرفدارانی دارد و گفته می‌شود در قرون اخیر گروهی که به آنها قرآنیون می‌گویند و در شبهه قاره هند هستند دارای چنین عقیده‌ای می‌باشند.

۲- شکل دوم قرآن بسندگی را باید در میان جمعی جستجو نمود که از جهت نظری و اعتقادی، معتقد به حذف عترت و امامان معصوم از صحنه نیست. این دسته به عترت علاقه‌مند و آنها را معصوم و بزرگ می‌شمارند و لی در عمل، فقط به قرآن اکتفا می‌کنند و آترا در رفع نیاز بشر و نیازهای فردی و اجتماعی کافی می‌دانند و می‌گویند: قرآن در تفسیر و تبیین خود اکتفا به ذات دارد. نیز می‌گویند: قرآنی که بیان هر چیزی هست (تبیاناً لکل شیء) و هیچ چیزی در آن فرو گذار نشده (ما فرطنا فی الكتاب من شیء) نمی‌تواند بیان کننده خود نباشد و به غیر محتاج باشد، هر چند آن غیر، امام معصوم و عترت پیغمبر باشد!

پیامدهای قرآن بسندگی

قرآن بسندگی به هر دو شکل آن، آثار و پیامدهای زیانباری را به دنبال آورده است. شرح خسارات جبران ناپذیری که از این ناحیه بر بشریت وارد آمده، بسیار تأسف بار است. به طور کلی این عواقب ناگوار را در چند فراز خلاصه کرده، مشروح آنرا به فرصتی دیگر واگذار می‌نماییم.

۱- خانه نشینی معالم دانش

۲- خسارت بشر در عقب ماندگی از تمدن

۳- شکل گیری جنایات تاریخ

۴- تعویق آرمان پیامبران الهی

۱- خانه نشینی معالم دانش

نخستین پیامد سوء قرآن بسندگی این شد که چشمه‌های پرچوش و نشاط دانش کنار زده شدند. امامانی که دارای علم سرشار و حیانی بودند، خانه نشین گشته، کسانی زمام رهبری جامعه را در دست گرفتند که هیچگونه شایستگی قولی و عملی برای این کار بزرگ نداشتند. حاصل این خانه نشینی، علاوه بر محروم سازی مردم از چشمه‌های راستین دانش، موجب شد که قرآن هم مهجور بماند و نتوانند از آن بهره کافی بگیرند.

قرآن کتابی است که جامع علوم کتب آسمانی و تمامی دانش‌های اولین و آخرین می‌باشد. نه تنها تمام قرآن، بلکه یک سوره کوچکی مثل حمد، ماکتی از قرآن و تمام ریزه کاری‌های اسرار هستی را در خود دارد.^۱ در این کتاب مقدس از هیچ چیز فرو گذار نشده و حقایق آن پایان ناپذیر است.

حال باتوجه به اینکه این کتاب از الفاظ و کلماتی تشکیل شده که در قالب ۶۲۳۶ آیه و بین الدفتین نازل شده، این الفاظ هم از نظر تعداد محدودند و هم در ظاهر دارای معانی محدود هستند که الفاظ تاب تحمل معانی محدود را دارد که البته معنی محدود الفاظ، طبیعی و خاصیت آن است. البته این الفاظ محدود و به ظاهر کوچک در ورای خود حقایقی را جای داده که انسان عادی با محدودیت‌های بی‌شماری که دارد نمی‌تواند به این حقایق و معانی بی‌پایان آن دست یابد.

آری! قرآن از جهت حروف و آیات محدود است، اما از جهت حقایق نا محدود می‌باشد (لا ینقضی عجائبه و لا یشبع منه العلماء...) در نتیجه این کتاب شگفت نیاز به مبین دارد و خود بسنده نیست. چنانکه در قرآن آمده:

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.^۲

علی (ع) در اینکه قرآن خود بسنده نیست و به ترجمان نیاز دارد می‌فرماید:

هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَ لَا يَدُّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ وَ لَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نَحْكَمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ فَرَّدَهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نَحْكَمَ بِكِتَابِهِ وَ رَدَّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ وَ إِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَتَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَ أَوْلَاهُمْ بِهَا.^۳

از جهتی دو نوع وحی بر پیامبر نازل شد، وحی قرآنی از نظر الفاظ و وحی بیانی یعنی بیان. لذا نزول قرآن در دو قالب لفظی و بیانی بوده و پیامبر بعد از خود علوم بیانی را که همان حقایق پوشیده آیات است به جانشینان خود منتقل ساخته و آنان با احاطه خود بر این علوم بیانی می‌توانند بطون قرآن را که در ظاهر الفاظ پیدا نیست آشکار سازند. در نتیجه

^۱ ام‌الکتاب بودن سوره حمد و نیز سبع المثانی بودن آن که در کنار قرآن آمده، یعنی حمد یک طرف و قرآن هم یک طرف.

^۲ (۴۴) نحل

^۳ نهج البلاغه، ص ۱۸۲.

قرآن به ترجمان نیاز دارد تا آن ترجمان مؤید به دانش‌های غیبی، حقایق مندمج و مندرج در ظاهر عبارات قرآن را که با دیده تیز بین و ماورایی خود می‌بینند، برای بشر شرح و تفسیر نمایند.

پس قرآن جامع حقایق بسیار و دارای وجوه گوناگونی است که تمامی آن در سینه اهلش نهاده شده است: **فِي صُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ^۱**.

که اگر مراجعه نکرده، آنان بئر معطله می‌مانند. **وَبِئْرِ مَعْطَلَةٍ^۲**.

زیان بزرگی این بود که انسان، ماء معین و دانش زلال و برین امامان را رها کرد و به آلوده آب‌های مانده و گندیده در باتلاق‌های بجای مانده از هزاران سال پیش بسنده نمود.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ^۳.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَمْصُونَ الثَّمَادَ وَيَدْعُونَ النَّهْرَ الْعَظِيمَ قِيلَ لَهُ وَ مَا النَّهْرُ الْعَظِيمُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ الْعِلْمُ الَّذِي أُعْطَاهُ اللَّهُ إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ ص سُنَنَ النَّبِيِّينَ مِنْ آدَمَ وَ هَلَمَّ جَرًّا إِلَى مُحَمَّدٍ ص قِيلَ لَهُ وَ مَا تِلْكَ السُّنَنُ قَالَ عِلْمُ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ وَ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ ص صِيرَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع اسْمَعُوا مَا يَقُولُ إِنْ اللَّهُ يَفْتَحُ مَسَامِعَ مَنْ يَشَاءُ إِنِّي حَدَّثْتُهُ أَنَّ اللَّهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ ص عِلْمَ النَّبِيِّينَ وَ أَنَّهُ جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ هُوَ يَسْأَلُنِي أ هُوَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ^۴.

آری، اگر مسلمانان به سفارش اکید، و اصرار شدید رسول اعظم اسلام، مبنی بر تمسک به ثقلین باهم، وقعی می‌نهادند و قرآن را با تعلیم معلمان راستین آن، امامان (ع)، می‌آموختند و عمل می‌نمودند، زمین و زمان اینگونه که هست نبود و ما شاهد این همه تشتت آراء و پراکندگی برداشت‌ها و گوناگونی افکار نبودیم و این همه زیان و خسارت نتیجه منزوی نمودن و خانه نشین کردن عترت بود.

۲- خسارت بشر در عقب ماندگی از تمدن

یکی دیگر از عواقب زیانبار قرآن بسندگی، خسارتی است که بشریت از ناحیه عقب ماندگی از تمدن و انحطاط فکری و صنعتی متقبل شده است. برای اینکه زیان بشر را از این جنبه روشن کنیم، باید گفت: اگر تاریخ دلان و دنیا خواهان عالم، معلمان راستین کتاب خدا و مترجمین وحی الهی را کنار نمی‌زدند، و از دانش سرشار آنان استفاده می‌کردند، می‌توانستند به کمک امامان معصوم به رمز و رموز شگفت آفرینش و طبیعت پی ببرند و با کشف قوانین حاکم بر ماده و

۱. عنکبوت/۴۹.

۲. (۴۵) حج.

۳. (۳۰) ملک.

۴. الکافی ۱ ۲۲۲ باب أن الأئمة ع ورثة العلم.

هستی به اختراعات و ابتکارات شگرفی نایل آیند. چنانکه حقایق علمی بزرگی همین اکنون در کلام و بیان آن قدسی صفتان موجود است که شاهد این مدعا می‌باشد. در کتاب «مغز متفکر جهان شیعه» که به قلم چهل تن از دانشمندان مکز مطالعات علمی استراسبورگ نوشته شده، برخی از این نمونه‌ها را بخوبی می‌توان سراغ گرفت.

خوب است یادآور شویم که، آنچه امروز ما مسلمانان به عنوان تمدن اسلامی از آن یاد می‌کنیم و به آن می‌بالیم و خود را بنیانگذار علوم و دانش‌ها و کسانی که از طریق ما تمدن به کشورهای غربی راه یافته می‌دانیم، اگر همه اینها را پیگیری نماییم، می‌بینیم به نوعی از دانش امامان سرچشمه می‌گیرد. سخن در این وادی طولانی است اما از همان ابتدای اسلام، هر یک از عالمان مسلمان مستقیم و غیر مستقیم شاگردان امامان معصوم ما بوده‌اند. مانند ابن عباس که خبر امت بوده و در بین شیعه و سنی، بزرگترین مفسر و دانشمند شناخته می‌شود، دانش خود را در شاگردی محضر امیر المؤمنین کسب نموده و علم خود را قطره‌ای از علم بیکران آن حضرت دانسته است. یا ابوحنیفه نعمان بن ثابت، پیشوای بزرگ اهل سنت، بارها گفته که: لو لا السنتان لهلك النعمان. این غیر از این است که خلفای راشدین، بدون کمک علمی از حضرت علی (ع) خود را عاجز و هلاک شده می‌دانستند و بارها می‌گفتند لو لا علی لهلك عمر، یا لو لا علی لهلك ابوبکر و ...

دانشگاهی که امام صادق و امام باقر (علیهم السلام) در مدینه برپا ساختند، چنان درخشید که فروغ تابناک آن سال‌ها بر مراکز علم و نظریه پردازی دنیا می‌تابید.

کیست که سخنان امامان معصوم (ع) را بخواند و شیفته ی عظمت و شکوه آن نگردد؟! جرج جرداق، نویسنده و دانشمند مسیحی و معروف عرب، طبق اظهار خودش، دو‌یست بار نهج البلاغه را خوانده، ولی هم چنان برای او تازه است. هرکس با این منابع علم و دانایی ارتباط برقرار ساخته، شیفته ی زیبایی و جامعیت آن گردیده است. من نمی‌خواهم عنان قلم را در این وادی رها سازم، چون نوشته از صورت مقاله خارج می‌شود، در غیر این صورت گوشه‌هایی از کلام امامان (ع) را ذکر می‌کردم تا کمی روشن شود که مولایمان علی (ع) می‌فرماید: «سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي» یعنی چه؟!.

در آن زمان، مردم در خانه ی اهل بیت (ع) نرفتند و امروز هم نمی‌روند. لذا این چشمه‌های پر نشاط علم و دانش، و این کرسی‌های درخشان نظریه پردازی و خردورزی هم چنان چون "بئر معطله" دست نخورده باقی مانده و جویندگان حقیقت و دانایی از آن غافلند.

خودشان فرموده اند: «به شرق روید یا به غرب، هرگز به علم راستینی دست نمی‌یابید، مگر این که به ما خاندان رجوع نمایید.»

شَرَقًا وَ غَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

اگر علمی به عالم سودمند است ز بیت آل پیغمبر بلند است^۱

۱. کافی ج ۱ ص ۳۹۹

هر يك از ائمه (ع)، در زمان خودشان صاحب عظیم ترین کرسی های نظریه پردازی و تولید علم بوده اند. امامان (ع) به فراخور سطح مردم زمان خود، و به تناسب موقعیتی که می یافته اند و آزادی نسبی که بدست می آورده اند، به دوراز جنجال های سیاسی و دنیا خواهانه ی زورمداران، به تأسیس نظریه پردازی و دانشگاه ها و تربیت شاگردان اهل نظر، همت می گماشته اند. نمونه تلاش جانشینان راستین پیامبر(ص) را در این راستا، به وضوح در زمان امام باقر(ع) و امام صادق(ع) و حضرت رضا(ع) شاهد هستیم.

امامین صادقین(ع) ، در زمان خود از فرصت به دست آمده، هنگامی که قدرت طلبان بنی امیه و بنی عباس به خود مشغول بودند، بهره جستند و با تأسیس و گسترش بزرگ ترین پایگاه نظریه پردازی و علم در مدینه، چنان موجی ایجاد نمودند ، که همه ی سر زمین ها را فرا گرفت و جویندگان و تشنگان دانش و بینش از دورترین نقاط جهان، خود را به این مرکز نور رساندند و جهت تقویت بنیه های علمی مورد نیاز خود بهره ها گرفتند. جلسات بحث و نقد گسترده بود و صاحبان افکار و عقاید گوناگون ماتریالیستی و غیرماتریالیستی نظرات خود را مطرح می کردند و با نقد عالمانه از طرف شاگردان مکتب مدینه مواجه می شدند و شکست می خوردند. دانشمندان معروفی چون: ابن ابی العوجا، ابن مقفع، ابوشاکردیصانی، عبدالله بصری و... که در رشته های علمی زمان خود سرآمد بودند، در برابر کرسی علم مدینه به زانو در می آمدند.

در این مرکز عظیم دانش، کرسی های متعددی، در رشته های مختلف تأسیس و در همه ی زمینه ها متخصصین زیادی تربیت شدند. در این دانشگاه فقه، حدیث، تفسیر، کلام، فلسفه، تاریخ، جغرافیا، پزشکی، شیمی، فیزیک، ریاضی و تمامی علوم روز، کرسی مخصوص به خود را داشت. پای کرسی درس امام صادق(ع)، هزاران شاگرد ورزیده شرکت داشتند. دانش جویان این دانشگاه، در هم ی علوم به بحث و مناظره با مخالفان می پرداختند. به طوری که کتابهای بی شماری در همه زمینه های علمی تألیف شد، که یک چشمه آن "اصول اربعه مئه" ، یعنی کتب چهار صد گانه، که در آن زمان به دست شاگردان مکتب مدینه نوشته شد، معروف است.

شاگردانی همچون هشام بن حکم ، که در منطق و مناظره ، و نقد نظرات مخالفان سرآمد روزگار خود بود ، با تالیف کتاب های فراوان ، دیدگاه های نوینی را عرضه کرد و نظریات باطل نظریه پردازان معروف را به نقد کشید و با نوشتن کتاب ((الرد علی ارسطاطالیس)) ، مشهورترین عقاید فیلسوفان یونان باستان را به چالش می کشید .

جابر بن حیان، پدر علم شیمی ، علاوه بر تالیف کتب گوناگون و تبحر در زمینه های مختلف علمی ، جدیدترین و اساسی ترین مباحث شیمی را تدوین نمود، که سال ها نظرات او مورد استفاده ی طالبان دانش بود .

بیان تأثیر کرسی علمی مدینه ، به وسیله ی امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، و نقشی که این دو امام بزرگوار در زمان خود ایفا نمودند و چه نتایج پربراری بوجود آوردند ، مفصل است که در این مقاله نمی گنجد . روزهای زیادی ، باید دانشمندان بنشینند و در مراکز تحقیقاتی ، آثار پر بار و شگفت آور دانشگاه مدینه را بدست آوردند و بدانند که شعار قال

^۱ . دیوان اشعار نویسنده.

الباقر (ع) و قال الصادق (ع) چه شور و حرکتی در جهان به پا نمود و چه برگ های زرینی از خود به جا ی نهاد . روزنه ی کوچکی از این کانون درخشان را چهل نفر از دانشمندان غرب در مرکز علمی تحقیقاتی استراسبورگ آلمان در کتاب ناقصی به نام: امام صادق (ع) مغز متفکر جهان شیعه گشوده اند .

همچنین امام رضا (ع) ، وقتی که مجبور می شوند مدینه را به قصد مرو ترک کنند ، مأمون خلیفه ی مقتدر عباسی بنا به مقاصد سیاسی ، ولایتعهدی را بر حضرت تحمیل می نماید . در آنجا هم امام ع دستگاه نظریه پردازی و مناظره ، به پا می کنند . جلسات بحث و مناظره ی علمی که مامون با شرکت ورزیده ترین دانشمندان عصر و معروف ترین اندیشمندان تشکیل می داد و در آن اربابان مذاهب فکری و فلسفی و ماتریالیستی شرکت می جستند ، به این قصد بود که شخصیت علمی امام را تضعیف کند . ولی امام رضا ع با استفاده از فرصت به وجود آمده ، با طرح نظریه پردازی های عمیق و دقیق همه نظرات آن ها را به چالش می کشید و با شکست مواجه می ساخت . کتاب ((عیون اخبارالرضا)) قطره ای از اقیانوس معارفی است که یادگار آن دوران است .

لذا از همان آغاز، پیروان این آیین، به سرعت پیش رفتند، و با این که رژیم های سیاسی حاکم بر جوامع اسلامی مشروع نبود، ولی عموم مسلمانان به فکر و اندیشه اهتمام گسترده نشان دادند. در دین، جهل و نادانی بزرگ ترین دشمن بشر معرفی گشته بود و مسلمین خود را موظف به مبارزه با این دشمن می دانستند. در نتیجه، موفق شدند سهم شگرفی در رشد و تولید علم داشته باشند. به تدریج مراکز علم و دانشوری گسترش می یافت و جوامع اسلامی در زمینه ی ابتکارات و اختراعات، به دستاوردهای بزرگی نایل شدند و توانستند صاحب کرسی های نظریه پردازی، در همه رشته های علمی شوند، و بدین وسیله پایه گذار درخشان ترین تمدن های تاریخ باشند.

مستشرقین زیادی، از جمله: دکتر گوستاولوبون فرانسوی، جرجی زیدان انگلیسی، ویل دورانت و دیگران، به تفصیل این حقیقت را ذکر کرده اند.

خوش تر آن باشد که سردلبران گفته آید در حدیث دیگران

آن هنگام که در کشور اسلامی اندلس(اسپانیای فعلی)، حیرت آورترین نظرات دانشمندان اسلامی، موجب رشد و تمدن وصف ناپذیری گشته بود و همه ی رشته های علمی در دانشگاه های آن تدریس می شد، و با عظمت ترین کاخ های تمدن و فن آوری، چشم ها را خیره می کرد، کشورهای اروپایی مجاور آن در اوج جهالت و نادانی به سر می بردند و به وسیله ی ارتباط با مسلمانان اندلس ، زندگی مدنی آموختند و از خواب بیدار شدند. در آن هنگام، ایده های گسترده علمی مسلمانان، به داد آن ها رسید و دست آن ها را گرفت. کتاب های دانشمندان صاحب کرسی اسلامی، ماده ی اولیه ی آکادمی های علمی و کالج های تحقیقاتی کشورهای اروپایی و غربی شد. تا همین دهه های اخیر، بعضی از همان کتاب ها، منبع اصلی پایگاه ها و مراکز نظریه پردازی آن ها بود. بنابراین، مسلمین رهبران علمی و نظریه پردازی غربیان هستند.

دکتر گوستاولوبون می گوید:

"تا قرن پانزدهم قولی را که از مصنفین اسلام نبود، دانشمندان اروپا آن را مستند نمی شمردند."

سپس اضافه می کند که:

"راجریبکن، لئونارد دوپیز، ارنو ویلانو، ریمندلول، سنت توماس، آلبرت بزرگ، آلفونس دهم، تمام آنها یا شاگرد علمای اسلام بودند، یا ناقل اقوال آن ها... تمام دانشکده ها و دانشگاه های اروپا تا پانصد سال الی شش صد سال، روی کتب علمای اسلام دایر بود و مدارعلوم ما در آن همه مدت، فقط علوم مسلمین بوده است. و در بعضی از رشته های علوم مانند طب می توان گفت: تا زمان ما هم نظریات اطبای اسلام باقی مانده است."^۱

لیبری دانشمند مشهور فرانسوی می گوید:

"اگر اسلام و مسلمین در تاریخ پیدا نمی شدند، حیات علمی اروپا تا چند قرن به عقب می افتاد."^۲

این همه در حالی بوده که امامان معصوم ما اغلب عمر شریفشان را در محدودیت و محصوریت و زندان بوده اند و مردم از ارتباط با آنها منع می شده اند. علاوه بر این، حکومت و خلافت ظاهری هم در دست آنان نبوده و حاکمان ستم پیشه بر جهان اسلام سلطنت داشته اند. با این وصف که دانش امامان ناقص و محدود به دست مردم رسیده، در مدت معینی چنین تمدنی را موجب گشته و اینچنین نتایج ثمر بخشی داشته، حال اگر فضا برای آنان باز می بود و مردم بدون هیچ مانعی می توانستند از آنها بهره گیرند، در این صورت خدا می داند چه نتایج حیرت آوری به بار می آورد!

باده خاک آلودتان مجنون کند گر بود خالص شما را چون کند

اگر می گذاشتند عترت رسول خدا (ص)، امر هدایت علمی بشر را به عهده بگیرند، ما امروز شاهد این همه عقب افتادگی و رنج و حرمان نبودیم و چهره تمدن بشر، مدینه فاضله موعود را برایش به ارمغان می آورد. همانگونه که دختر رسول خدا، فاطمه زهرا (س) هنگام احتجاج خود با مردم برای حقانیت همسرش علی (ع) فرمود: اگر ایشان متابع امین صادق می شدند، به منافع ظاهری و معنوی نایل و فایق می گشتند، لیکن چون تکذیب صادق و تصدیق کاذب نمودند، بییقین به جزای کسب عمل خود خواهند رسید.^۳ آنگاه فرمود که:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.^۴

اگر اهل آبادی ها ایمان و تقوی داشتند، البته برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم، ولی آیات الهی را تکذیب نمودند؛ پس به واسطه اعمالشان آنان را گرفتار نمودیم.

امام مجتبی (ع) در خطابی به معاویه می فرماید:

^۱ . تمدن اسلام و عرب، نوشته: دکتر گوستاولوبون فرانسوی.

^۲ . بحث هایی از دکتر ویبر - چاپ انتشارات فراهانی ص ۳۴۲.

^۳ . بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۹.

^۴ . اعراف / ۹۶.

فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ بَايَعُونِي وَاطَّاعُونِي وَنَصَرُونِي لَأَعْطَيْتَهُمُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَ الْأَرْضَ بُرْكَتَهَا وَ لَمَا طَمِعْتَ فِيهَا يَا مُعَاوِيَةَ.^۱

به خدا سوگند که اگر مردم با من بیعت می‌کردند و از من فرمان می‌بردند و مرا یاری می‌دادند، آسمان بارانش را و زمین برکشش را به آنان ارزانی می‌داشت، و تو ای معاویه طمعی در خلافت نمی‌کردی.

در اینجا به علت طولانی شدن این تحقیق، بررسی دو پیامد دیگر را (۳- شکل گیری جنایات تاریخ ۴- تعویق آرمان پیامبران الهی) به وقتی دیگر موکول می‌نماییم. فقط به طور خلاصه می‌گوییم که، این اکتفا به قرآن و کنار زدن عترت از آن، سبب گشت که افراد نالایق و دنیا طلب زمام اداره جوامع اسلامی را به عهده گیرند و برای حفظ تاج و تخت خویش به هر ظلم و جنایتی دست بزنند. تا جایی که ذکر بعضی از این جنایات هولناک پیکر آدمی را می‌لرزاند و روی تاریخ را سیاه کرده است.

نیز این پدیده شوم موجب گشت که تلاش همه سفیران پاک نهاد آسمانی، که در طول هزاران سال و پس از گذشت صدها قرن و تحمل شدیدترین حرمان‌ها و خون دل خوردن‌ها به بار ننشیند و بشر که باید با دین کامل و رسول خاتم، به نعمت‌های سرشار و نشاط دنیوی نائل شود، این نعمت از او سلب گردید. آری تحقق آرمان انبیا، با جدا کردن قرآن و عترت میسر نشد و بشریت در روزگار غیبت، دچار گرفتاری گشت. تا آن هنگام که وعده خدا تحقق یابد و آن سفیر راستین عدالت و آزادی ظهور نموده، با نور قرآن، جهان را پر از عدل و داد نماید. آن روز دیر نیست.

فَأَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ، وَ نَرَاهُ قَرِيبًا.^۲

والسلام

به تاریخ شب جمعه، هفدهم ربیع الاول سال ۱۴۳۳ هجری قمری

برابر با ۱۳۹۰/۱۱/۲۰

گرگان - ابراهیم حنیف نیا

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲.

۲. معارج / ۵ و ۶ و ۷.

منابع

قرآن

نهج البلاغه

الكافي، محمد بن يعقوب كليني.

بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسي.

بحث هایی از دکتر ویپر، سید عبدالکریم هاشمی نژاد.

تهذيب الأحكام، محمد بن حسن طوسی.

تفسیر القرآن العظيم، ابن کثیر دمشقی.

تفسیر المیزان، علامه محمد حسین طباطبایی.

تمدن اسلام و عرب، دکتر گوستاولوبون فرانسوی.

دیوان اشعار نویسنده. ابراهیم حنیف نیا.

ره توشه‌های مدیریت و رهبری در اندیشه دینی، ابراهیم حنیف نیا.

مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.

مسند، احمد حنبل.

نقش ائمه در احیای دین، علامه سید مرتضی عسکری.